

شناختن نامهای شهرها و دیه‌ها

اهمیت این فن

شاید بسیاری از خوانندگان گرامی آرمان آگاهی دارند که یکی از موضوعهائی که نگارنده این مقاله در باره آنها کاوش و جستجو دارم « نامهای شهرها و دیه های ایران » است. من این موضوع را شاخه ای از فن « زبانشناسی » ایران دانسته بکاوش و جستجو پرداختم و تا کنون به نتیجه های مهمی رسیده و معنی های يك رشته از نام های آبادی ها را که از جمله آنها « تهران » و « شمیران » است پیدا کرده ام .

در این مقاله میخواهم از فوائد این موضوع سخن رانده اهمیت آنرا باز نمایم تا خوانندگان بدانند که از این راه چه نتیجه های علمی می توان بر داشت .
 نخست به تفسیر موضوع می پردازم :

همه میدانیم که نامهای آبادیهای ایران بر دودسته است : دسته ای آنهائیکه هر کدام معنی روشن و آشکاری دارد و یقین است که در زمانهای دیر تر پیدا شده بلکه تاریخ و چگونگی پیدایش برخی در دست است . همچون بارفروش ، کوزه کنان ، کاغذ کنان ، دیه نمک ، دیه موین ، چیتگر ، آهنگران ، ترکان دیه ، تلخاب ، میاندواب ، سردرود ، هشرود ، گرمرود ، دیه نو ، دیه پیاز ، چهار چشمه ، پل شکسته ، چشمه کبود ، و صد ها مانند اینها .

دسته دیگر آنهائیکه باز مانده از زمانهای باستان می باشد

و معنی های روشن ندارد . همچون ری ، ساوه ، ساری ، تبریز ، اردبیل ، شوش ، نهاوند ، قلهک ، نجریش ، تفریش ، ورامین ، بومهن ، نازم ، کرج ، و هزارها مانند های اینها .

دسته نخستین بسیار اندکست و چون معنی هر کدام روشن است ما به جستجویی در باره آنها نیازمند نیستیم . اما دسته دومین که بسیار بسیار است و شاید بیست یا سی برابر دسته نخستین باشد چون باز مانده از زبانهای باستان است و از بس که کهنه و دیرین می باشد معنی هر کدام از میان رفته . موضوع سخن ما این دسته می باشد که میخواهیم از راه کاوش و جستجویی بمعنی های آنها بپردازیم .

زیرا چنانکه کلمه « بارفروش » مثلا گذشته از نام بودن بر آن شهر مازندران معنی هم در لغت دارد و بمناسبت آن معنی لغوی است که نام آن شهر تجارتهی گردیده همچنین یقین است که « تبریز » هم در لغت معنی داشته و بمناسبت همین معنی نام آن آبادی شده لیکن سپس آن معنی فراموش گردیده و از میان رفته است .

ما میخواهیم این معنی های از میان رفته را پیدا کرده بدانیم که برای چه تبریز را « تبریز » نامیده و شوش را « شوش » خوانده اند و آیا معنی های این نامها چه بوده ؟

در سرشت هر کسی است که به پیدا کردن معنی نام شهر یا دیه خود می گوشت . بهر آبادی که برویم مردم آنجا برای نام شهر یا دیه خود معنائی را دارند و همینکه پرسشی بی درنگ بشرح آن معنی می پردازند . چنانکه تهرانیان « تهران » را از دو کلمه « ته » و « ران » مرکب دانسته و آن را با مقایسه با

کلمه « شمیران » بمعنی « ته کوه » معنی می نمایند . در باره تبریز آن افسانه معروف است که زینب زین هرون پدا آنجا آمده تپی که داشت بریخت و بدینجهت آنجا را « تبریز » نامید . بسیاری از مؤلفان و دانشمندان هم از حمزه سپاهانی و یاقوت حموی و دیگران که از شهرها و آبادیهای ایران سخن رانده اند به پیدا کردن معنی های برخی از این نامها کوشیده اند . ولی گفته های آنان در خور اعتماد نیست . زیرا که از راه علمی وارد این کار نشده و تنها پندار و گمان را مایه کار ساخته اند .

چنانچه ایرانشناسان اروپا نیز همین راه را پیموده و بکرشته سخنهایی گفته و نوشته اند که هرگز ارزش و بهائی برای آنها نتوان پنداشت . مثلا یکی از این شرقشناسان که در تهران است و هرگز نشده که در جواب پرسشی « نمیدانم » از زبانش جاری شود در باره کلمه « تهران » تحقیقات نموده و چنین پیدا کرده که این شهر از بناهای « تیکران » پادشاه ارمنستان است و بنام آن پادشاه است ^{که در کوه علم ایران و وسط اطراف تهران} « تهران » خوانده شده ! من خوشبختم که برای ^{مسلوق} ^{مسلوق} ^{مسلوق} این مؤلفان و ایرانشناسان توانستم راه علمی برای این موضوع پیدا کرده به نتیجه های مهم سودمندی برسم . من این کار را نمی کنم که یک کلمه را (مثلا کلمه تهران را) در نظر گرفته بکوشم که معنی آن را پیدا نمایم و اگر هم دست بحقیقت نیافتم از راه پندار و گمان معنایی از خویشتن درست نمایم . این راه عامیانه است که هرگز نتیجه علمی از آن نتوان برداشت .

راه علمی که من برای این موضوع دارم این است که

مقدار فراوانی از نامهای آبادیها را گرد آورده آنها را بدسته
هائی بخش می‌نمایم و با سنجش هر دسته با یکدیگر ، راه بمعنی
های آنها می‌یابم .

مثلا معنی های شمیران و تهران را بدین طریق یافتم که هزارتا
کما بیش نام گرد آورده از میان آنها نام هائی را که با کلمه « سمی »
یا « شمی » آغاز میشود همچون شمیران و شمیرام و شمیرم و شمیران
و سمیرم و شمیلان و شمیهان و شمیشات و شمیدیز و سمیکان دسته ای
ساخته و در یکجا نوشتم ، همچنین نامهای را که با کلمه « که »
یا « گه » یا « قه » یا « جه » آغاز میشود ، همچون گهرام ، کههران ،
قهاب ، ج-هرم ، جهرود ، قهرود ، قهک ، جهک ، و مانند اینها دسته ای
دیگر ساختم .

در این میان بسی باین نکته پردم که در ایران و سرزمینهای
همسایه اش آبادیها بنام شمیران یا سمیران یا سمیرم یا مانند اینها یکی
دو تا نیست ، بلکه با اندک جستجوئی توانستم دوازده سیزده تا شمیران
پیدا نمایم . همچنین گهرام و گهرام و جهرم و مانند اینها را
بسیار یافتم .

رتال جامع علوم انسانی

برای من یقین بود که این آبادیها جهت اشتراکی با هم دارند
که همان جهت معنی کلمه « سمی » یا « شمی » یا « که » یا « جه »
می باشد ، ولی آن جهت اشتراک را پیدا نمی‌کردم .

پس از مدتی که رشته اندیشه و جستجو را از دست نداده بودم
این نکته را در یافتم که همه آبادیها که با کلمه « شمی » یا « سمی »
آغاز میشود سردسیر است و همه آبادیها که با کلمه « که » یا « گه »
یا مانند اینها آغاز میشود گرمسیر است ، بعبارت دیگر جهت اشتراک در
میان آن دسته سردسیر ، و در میان این دسته گرمسیری است .

از اینجا من توانستم که شمی یا سمی را بمعنی سرد یا سردی .
و که یا گه یا جه یا قه را بمعنی گرم یا گرمی بدارم ولی بایستی
تحقیق نمایم که آیا این کلمه ها باین معنی ها در جاے دیگر هم
(جزاز نامهای آبادیها) آمده یا نه ، و آیا آن کلمه ها بمعنی
سرد یا گرم در چه زمانی بکار میرفته ... خوشبختانه این کار
هم باسانی انجام یافت و بودن سمی یا شمی یا زمی بمعنی سرد
و که و مانند های او بمعنی گرم از جانب لغت هم
تأیید شد (چنانکه این تفصیل را در دفتر نخستین از « نامهای شهر ها و
دیة ها » که چاپ یافته نوشته ام .)

سپس بایستی بکلمه « ران » یا « رام » یا « رم » که
در آخر همه این نامهاست پرداخته معنی آنرا پیدا نمایم . از خود
آن نام ها پیدا بود که این کلمه بمعنی جاے و سر زمین
می باشد .

این فرض نیز از راه لغت تأیید یافته یقین شد که شمیران
یعنی جاے سرد و همچنین شمیرام و شمیرم و سمیرم و دیگر
مانند این ها ، و گهرام یا کهران یا جهرم یعنی جای گرم .
ولی هنوز معنی « تهران » را نمیدانستم . تا در اثنای بکرشته
جستجو های دیگر باین نکته بر خوردم که در زبانهای ایران
دو حرف « تا » و کاف بهمدیگر تبدیل می یابند .

اگر چه ایرانشناسان اروپا که از تبدیل شدن حرفها بیکدیگر
سخن رانده اند از این تبدیل آگاهی نداشته اند و کسی از ایشان
این موضوع را نتوشته ، ولی دلیلهای بسیار داشتم و حتی توانستم
باین کشف خود اعتماد نمایم . این بود که « تهران » را فرض

کردم که آن نیز نخست « کهران » و بمعنی « گرم سیر » بوده
کاف تبدیل به تاء یافته . همچنین « نارم » را فرض کردم که
در اصل کهرم بوده کاف تبدیل به تاء و هاء تبدیل بالف یافته . آنچه
که این فرض را تأیید می نمود این بود که دو تارم که یکی در
نزدیکی قزوین و دیگری در پارس است و همچنین تهران همگی
گرمسیر می باشد و آن معنی که برای نامهاشان فرض میشود از هر حیث
مطابق و درست است .

این بود راهی که من برای پیدا کردن یکرشته از نامهای
آبادیها بکار برده و خوشبختانه بدانسان که شرح دادم به نتیجه بدام
سودمند رسیدم . و چون این نخستین تجربه من بود که اینگونه
نتیجه داد مرا مطمئن ساخت که طریقی که پیش گرفته ام بهترین
و آسانترین طریق برای این موضوع میباشد . سپس هم از همین
طریق یکرشته تحقیقهای دیگر در باره نامهای آبادیها موفق شدم
چنانکه در دفتر دومین از نامهای شهرها و دیهها که امسال چاپ
یافته نتیجه بخشی از این تحقیقات خود را به تفصیل نگاشته و بنیاد
هائی گذارد ام که بر این مبنی شناختن نامهای آبادیها بمنزله
« قواعد اساسی » است و دیگران هم میتوانند از روی آن قواعد
بتحقیق نامهای آبادیها پرداخته و باسانی به نتیجه های سودمند برسند .
آن تحقیق را که در باره نامهای تهران و شمیران زیاد
کردم بتفصیل در دفتر نخستین « نامهای شهرها و دیهها » نوشته
شده . پس از چاپ این دفتر من سفری بهمدان و شهرهای غرب
کرده در آنجاها نیز بگرد آوردم نامهای دیهها می گویند .
بارها روی میداد که چون نام دیهی را می بردند من از روی آن
معنی ها که بشمیران و تهران داده بودم حال دیه را از حیث

گرمی یا سردی در یافته و می گفتم که از این نام پیداست
 که این دیه سرد سیر یا گرمسیر است و همیشه سخن من درست
 در می آمد . در همدان نام دیهی را « قهورد » یاد نمودند .
 گفتم باید گرمسیر باشد . یاد کننده که از کارکنان اداره
 سجل احوال بود پذیرفته گفت در پیرامون همدان دیه گرمسیری
 نیست . لکن برخلاف این گفته او پس از تحقیق دانستم که قهورد
 دو آبادی است و هر دو کم آب و گرمسیر است .
 در اسد آباد عکس این داستان روی داده دیهی را بنام
 سمیرم یاد نموده می گفتند همگی دیه های آنجا گرم است .
 ولی پس از تحقیق از اداره مالیه دانسته شد که در اینجا نیز
 گفته من راست بوده و این آبادی در پشت کوهی نهاده و برخلاف
 دیگر دیه های اسد آباد سرد و خنک است .
 سمیران پارس را در دفتر نخستین یاد کرده گفته ام
 که با آنکه کلمه بمعنی « سرد سیر » است بنوشته ابن بلخی
 این آبادی در پارس از شمار گرمسیر هاست و تعجب از این
 تخلف نام بمعنی کرده ام *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
 پس از چاپ آن دفتر یکی از آلمانیان که در بوشهر
 نشیمن داشته و در پارس گردشهایی نموده نامه ای بنگارنده
 فرستاده می گوید برخلاف نوشته ابن بلخی سمیران پارس هم
 جای بسیار خنک و پر آب می باشد و در اینجا اندیشه و پندار
 ما مطابق حقیقت بوده است .
 از این پیش آمدها هرگز شکمی در درستی آن معنی
 که من برای سمیران و تهران نوشته ام باز نمی ماند . و این
 دلیل است که یکنه راه برای پیدا کردن نامهای شهرها و دیه ها

همین است که من بر گزیده ام و از این راه می توان به نتیجه های بسیار سودمندی رسید . و اینکه مؤلفان پیشین از حمزه سپاهانی و یا قوت حموی و برخی شرقشناسان اروپا به این موضوع دست زده و برخی از نامهای شهرها را از روی پندار و گمان معنی کرده اند ، بی آنکه طریق علمی برای اینکار پیدا نمایند . کوشش بیفایده بوده و نتیجه اش بهتر از این نمی شود که آن پروفیسور آلمانی « تهران » را از کلمه « ایسکران » نام پادشاه ارمنستان می داند و هیچ نمی گوید که پادشاه ارمنستان کیجا و تهران کیجا !

دنباله دارد

تکیه بر دیگران نباید کرد

همچو فانوس پرده ای ناچند بود باید بدست غیر پدای ؟
 چونکه دست از سرتو بردارند ، راست دیگر نباید آن بالای .
 قد یکتا که می نمایانی ، شکن و چین و خم کند صدتای .
 شمع بر پای خویش چون بستاند ، روشنی بخش گشت و بزم آرای .
 سر فرازست اگر چه داند از دشمنان ، هر که بخون شمع بود پابر جای .
 تیره بختی است تکیه بر دیگران ! نسیب بر رفت مرد روشن رای !

ش . ش . افسر

آئین گیتی

بدان ای خرد مند و آگاه باش نه چون بی خرد مرد ، گمراه باش
 زهر نیک و بد گفت و پندار خود ، بهر زشت و زیبای کردار خود :
 یکی جاودانیش پادشاه دان ، که بر تو رسد پیش و ، کم بر جهان .
 جز این نیست رفتار گردون بکس همین است آئین گیتی و بس !

م . ع . واله